

میراث جاسوسان

جان لوکارہ

ترجمہ مہدی فیاضی کیا



چترنگ

پیش‌گفتار مترجم

داستان اصلی فرار و کشته شدن الک لیماس و الیزابت گولد از آلمان شرقی، که در حوادث کتاب حاضر سایه افکنده، در زمان جاسوسی که از سردسیر آمد از جان لوکاره به تفصیل آمده است. در آن داستان لیماس، مأمور سازمان اطلاعات خارجی بریتانیا، ام‌آی ۶، به منظور اجرای طرح به دام انداختن هانس دیتر مونت، یکی از سران ارشد سرویس اطلاعات آلمان شرقی موسوم به اشتازی، هویت دوگانه‌ای می‌گیرد. لیماس مأمور می‌شود با فرورفتن در نقش کسی که از سرویس جاسوسی بریتانیا اخراج شده و در هیئت دائم‌الخمری خائن، ضمن آشنایی با دختر کمونیستی به اسم الیزابت گولد، به تدریج جذب سیستم کمونیست‌ها شده و به برلین شرقی فرار کند. مأموریت او در آنجا این است که مونت را به عنوان «جاسوس بریتانیا در سازمان اطلاعاتی آلمان شرقی» معرفی کند. یوزف فیدلر، یکی دیگر از مدیران ارشد اشتازی و رقیب مونت، که انسانی آرمان‌گرا و موجه‌تر از مونت است، پیش‌تر اعتقاد داشته که مونت جاسوس بریتانیاست و حالا با آمدن لیماس و اعترافاتش بهترین فرصت برای او فراهم شده تا خیانت مونت به کمونیسم را آشکار کند. همه‌چیز برای شکار

آنچه در پی می‌آید، تا جایی که در توانم بوده، روایتی است صادقانه از نقش من در عملیات فریب بریتانیا، با اسم رمز «ویندفال»^۱، که علیه سرویس اطلاعات آلمان شرقی (اشتازی)^۲ در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ انجام شد، و به مرگ بهترین عامل مخفی بریتانیا، که تا کنون با او کار کرده بودم، و همچنین زنی بی‌گناه که این عامل جانش را فدای او کرد، انجامید.

افسر اطلاعاتی حرفه‌ای هم به قدر سایر نوع بشر در معرض احساسات انسانی است. آنچه مهم است این است که تا چه اندازه بتواند این احساسات را سرکوب کند، چه در همان زمان بروز این احساسات و چه آن‌طور که برای من پیش آمد، پنجاه سال بعدتر. تا همین چند ماه پیش، در مزرعه دوردستی در بریتانی^۳، که زادگاه من است، شب‌ها در تختخواب دراز می‌کشیدم و به صدای احشام و مرغ‌ها گوش می‌سپردم و با سرزنش‌های ندای وجدانم، که گاه‌گاه بی‌خوابم می‌کرد، می‌جنگیدم. در پاسخ به این سرزنش‌ها می‌گفتم که بسیار

1. Windfall

2. Stasi

۳. Brittany: ناحیه‌ای در شمال فرانسه. - م.